



A Victimological Analysis of the Factors Influencing Harms Arising from Environmental Hazards: A Zemiological Approach

Ramin Pourali¹, Mohammad Javad Fathi², Seyed Mahmoud Mirkhalili³

Abstract

Field and Aims: In the contemporary era, environmental degradation and its attendant consequences frequently manifest in the form of environmental hazards which, once materialized, lead to extensive environmental and social harms. The analysis of such harms within the framework of traditional criminal law, due to its narrow focus on the restrictive concept of “crime,” lacks the capacity to identify and address numerous structural, lawful, and gradual forms of damage. Accordingly, the present study employs the analytical framework of zemiology—as an approach within critical criminology and victimology concerned with the study of social harms beyond crime—to elucidate the nature of victimization resulting from environmental damage and to identify the factors contributing to its reproduction. In this research, zemiology is not conceptualized as a type of harm per se, but rather as a critical analytical framework for examining environmental harms and the structural and governance mechanisms that generate them.

Method: Adopting a descriptive–analytical approach, this research draws on contemporary interdisciplinary sources in victimology, environmental justice, and zemiology, and applies a systematic and structural analysis of the relevant data.

Findings and Conclusions: The findings indicate that victimization arising from environmental damage is the product of the interconnection of three categories of factors: structural, socio-economic, and cultural–behavioral. Weak environmental governance, the inefficiency of compensation mechanisms, environmental inequalities, and the lack of institutional transparency have resulted in environmental victims within the Iranian legal system largely remaining in a state of “invisibility,” thereby being deprived of their fundamental rights, including effective compensation, participation, and empowerment. The results further suggest that effective prevention of environmental victimization requires a shift away from purely punitive and reaction-oriented approaches toward preventive policies grounded in restorative justice, institutional accountability, and social participation. In this regard, rethinking environmental legislation, strengthening victim-centered institutions, and the targeted use of modern monitoring and early-warning technologies can play a significant role in reducing environmental victimization from a zemiological perspective and in advancing environmental justice.

Keyword: Victimology, Environmental Hazards, Structural Victimization, Zemiology, Environmental Justice.

* Citation (APA): Pourali, R., Fathi, M.J.& Mirkhalili, S.M. (2025). A Victimological Analysis of the Factors Influencing Harms Arising from Environmental Hazards: A Zemiological Approach. *Applied criminology research*, 3(10), 85-108. https://www.qacr.ir/article_734735.html?lang=en

1. Corresponding Author, PhD. Student in Criminal Law and Criminology, Faculty of Law, University of Tehran Farabi, Qom, Iran. Email: Ramin.pourali@gmail.com
2. Associate Prof Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of law, University of Tehran, Farabi Qom, Iran.. (Corresponding Author). Email: mjfathi@ut.ac.ir
3. Prof Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of law, University of Tehran, Farabi Qom, Iran. Email: mirkhalili@ut.ac.ir



بررسی بزه‌دیده‌شناختی عوامل مؤثر بر آسیب‌های ناشی از مخاطرات محیطی با رویکرد زمیولوژیک

رامین پورعلی^۱، محمدجواد فتحی^۲، سید محمود میرخلیلی^۳

چکیده

زمینه و هدف: در عصر حاضر، تخریب‌های زیست‌محیطی و پیامدهای ناشی از آن، غالباً در قالب مخاطرات محیطی بروز می‌یابند و در صورت تحقق، به خسارات گسترده زیست‌محیطی و اجتماعی منتهی می‌شوند. تحلیل این خسارات در چارچوب حقوق کیفری سنتی، به دلیل تمرکز محدود بر مفهوم مضیق «جرم»، توان شناسایی بسیاری از آسیب‌های ساختاری، قانونی و تدریجی را ندارد. از این‌رو، پژوهش حاضر با بهره‌گیری از چارچوب تحلیلی زمیولوژی - به‌عنوان رویکردی در جرم‌شناسی انتقادی و بزه‌دیده‌شناسی که به مطالعه آسیب‌های اجتماعی فراتر از جرم می‌پردازد، درصدد تبیین ماهیت بزه‌دیدگی ناشی از خسارت‌های زیست‌محیطی و شناسایی عوامل مؤثر بر بازتولید آن‌ها است. در این پژوهش، زمیولوژی نه به‌عنوان نوعی از خسارت، بلکه به‌مثابه یک چارچوب تحلیلی انتقادی برای مطالعه خسارت‌های زیست‌محیطی و سازوکارهای ساختاری و حکمرانی مولد آن‌ها به‌کار گرفته شده است.

روش: پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی، ضمن تکیه بر منابع نوین میان‌رشته‌ای در حوزه بزه‌دیده‌شناسی، عدالت محیطی و زمیولوژی، به تحلیل ساختاری و نظام‌مند داده‌ها پرداخته است.

یافته‌ها و نتایج: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که بزه‌دیدگی ناشی از خسارات زیست‌محیطی، حاصل درهم‌تنیدگی سه دسته عامل ساختاری، اجتماعی-اقتصادی و فرهنگی-رفتاری است. ضعف حکمرانی محیط‌زیست، ناکارآمدی نظام‌های جبران خسارت، نابرابری‌های زیست‌محیطی و فقدان شفافیت نهادی موجب شده است، بزه‌دیدگان زیست‌محیطی در نظام حقوقی ایران غالباً در وضعیت «نامرئی» قرار گیرند و از حقوق بنیادین خود از جمله جبران مؤثر، مشارکت و توانمندسازی محروم بمانند. نتایج تحقیق حاکی از آن است که پیشگیری کارآمد از بزه‌دیدگی‌های زیست‌محیطی مستلزم گذار از رویکردهای صرفاً کیفری و واکنش‌محور به سوی سیاست‌های پیشگیرانه مبتنی بر عدالت ترمیمی، مسئولیت نهادی و مشارکت اجتماعی است. در این راستا، بازاندیشی در تقنین زیست‌محیطی، تقویت نهادهای بزه‌دیده‌محور و بهره‌گیری هدفمند از فناوری‌های نوین پایش و هشدار، می‌تواند نقش مؤثری در کاهش بزه‌دیدگی‌های زیست‌محیطی از منظر زمیولوژیک و تحقق عدالت زیست‌محیطی ایفا کند.

کلیدواژه‌ها: بزه‌دیده‌شناسی، مخاطرات محیطی، بزه‌دیدگی ساختاری، زمیولوژی، عدالت محیطی.

*استناددهی (APA): پورعلی، رامین، فتحی، محمدجواد، و میرخلیلی، سید جواد. (۱۴۰۴). بررسی بزه‌دیده‌شناختی عوامل مؤثر بر آسیب‌های ناشی از مخاطرات محیطی با رویکرد زمیولوژیک. پژوهش‌های جرم‌شناسی کاربردی، ۳(۱۰)، ۸۵-۱۰۸.

https://www.qacr.ir/article_734735.html

۱. دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده‌گان فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران.

رایانامه: Ramin.pourali@gmail.com

۲. دانشیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق، دانشکده‌گان فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران. (نویسنده مسئول).

رایانامه: mjfathi@ut.ac.ir

۳. استاد گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق، دانشکده‌گان فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران.

رایانامه: mirkhalili@ut.ac.ir

در عصر حاضر، آسیب‌ها و خسارات ناشی از بحران‌های زیست‌محیطی، دیگر فقط در قلمرو تخریب طبیعت یا کاهش تنوع زیستی تعریف نمی‌شوند بلکه به شکلی عمیق‌تر، زمینه‌ساز شکل‌گیری طیفی از بزه‌دیدگی‌های پنهان، تدریجی و ساختاری شده‌اند که بررسی و تحلیل آن‌ها نیازمند رویکردی فراتر از نگاه سنتی به جرم و مستلزم شناسایی و درک مفاهیم نوینی چون «زمیولوژی» است. مفهومی که به‌عنوان شاخه‌ای نوظهور در بزه‌دیده‌شناسی و جرم‌شناسی، به مطالعه آن دسته از صدمات اجتماعی می‌پردازد که اگرچه در قالب مفاهیم کیفری نمی‌گنجد، اما موجب خسارت‌های زیان‌بار برای انسان و جوامع می‌شود. به‌عنوان نمونه آلودگی‌های صنعتی، بهره‌برداری بی‌رویه از اراضی و ناکارآمدی در مدیریت پسماند، از جمله مصادیق بارز این نوع مخاطرات محیطی هستند که ممکن است بدون تحقق جرم مشخص، منجر به بیماری، فقر، بی‌خانمانی یا کاهش کیفیت زندگی در میان اقشار آسیب‌پذیر شوند. بر این اساس، زمیولوژی در این پژوهش نه به‌عنوان جایگزین جرم‌شناسی، بلکه به‌مثابه چارچوبی تحلیلی برای فهم و تبیین خسارات زیست‌محیطی تحقق‌یافته در بسترهای ساختاری، نهادی و سیاستی به‌کار گرفته شده است. لازم به تأکید است که پژوهش حاضر در پی تحلیل تمامی جرایم زیست‌محیطی یا کنش‌های فردی پراکنده نیست؛ بلکه تمرکز آن بر خسارت‌های زیست‌محیطی است که در نتیجه ضعف حکمرانی محیط‌زیست، ناکارآمدی نظام‌های نظارتی، نابرابری‌های ساختاری و تصمیم‌گیری‌های کلان اقتصادی و مدیریتی شکل گرفته و به بزه‌دیدگی گسترده انسان، طبیعت و نسل‌های آینده منجر شده‌اند. از این منظر، خسارت‌های زیست‌محیطی که با رویکرد زمیولوژیک، تحلیل می‌شوند؛ حاصل فرآیندهای نهادی و ساختاری هستند که فراتر از مسئولیت کیفری فردی، نیازمند تحلیل‌های کلان جرم‌شناختی و بزه‌دیده‌شناسانه هستند. با وجود این، بررسی ادبیات داخلی نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از پژوهش‌های حقوقی و جرم‌شناختی در ایران، عمدتاً بر مصادیق روشن جرایم زیست‌محیطی و واکنش‌های کیفری پسینی متمرکز بوده و کمتر به تحلیل وضعیت بزه‌دیدگی‌های پنهان، ساختاری و غیرقابل رؤیت پرداخته‌اند. این خلأ نظری و تحلیلی، ضرورت پرداختن به مسئله خسارت‌های زیست‌محیطی از منظر زمیولوژیک را آشکار می‌سازد.

بر این اساس، پرسش اساسی پژوهش حاضر آن است که: چه عوامل بزه‌دیده‌ساز ساختاری و نهادی در بروز و تداوم خسارت‌های زمیولوژیک زیست‌محیطی نقش دارند و نظام حقوقی ایران تا چه اندازه قادر به شناسایی، پیشگیری و واکنش مؤثر نسبت به این نوع بزه‌دیدگی‌هاست؟

۱. چارچوب نظری و مفهومی

در تحلیل عوامل مؤثر بر بزه‌دیدگی‌های ناشی از مخاطرات محیطی، اتخاذ رویکرد زیمولوژیک و بهره‌گیری از چارچوب‌های نظری میان‌رشته‌ای در بزه‌دیده‌شناسی و جرم‌شناسی ضرورت دارد. در این چارچوب، مفاهیمی چون؛ زیمولوژی، بزه‌دیدگی ساختاری و عدالت محیطی به عنوان ابزارهای مفهومی و تحلیلی اصلی در این پژوهش مورد توجه قرار گرفته است.

۱-۱. مفهوم زیمولوژی

اصطلاح زیمولوژی^۱ که از واژه یونانی «زمیا»^۲ به معنای «آسیب» گرفته شده است، به مطالعه «آسیب‌های اجتماعی» می‌پردازد خواه این آسیب‌ها، دارای وصف کیفری باشند یا فاقد آن. زیمولوژی، مفهومی است که در حوزه بزه‌دیده‌شناسی^۳ و جرم‌شناسی^۴، مطرح و به مطالعه آسیب‌ها و زیان‌های اجتماعی (فراتر از جرم به معنای قانونی آن) می‌پردازد. از آنجا که مفهوم «جرم» دارای تعریفی مضیق و محدود است، بسیاری از رفتارهایی که منجر به آسیب و مخاطرات اجتماعی می‌شوند، نه تنها وصف مجرمانه ندارند، بلکه در دسته جرایم مهم نیز جای نمی‌گیرند؛ بنابراین، جرم‌شناسی سنتی به دلیل محدودیت‌های مفهومی و رسالت تعریف‌شده خود، قادر به بررسی جامع این آسیب‌ها و مخاطرات اجتماعی نیست (نجفی ابرندآبادی و هاشم‌بیگی، ۱۳۹۰، ص ۵۱). البته پذیرش گسترده بودن مفهوم آسیب در زیمولوژی نسبت به جرم‌شناسی، به معنی کنار گذاشتن جرم‌شناسی و به‌وجود آمدن گرایش جدید تحت عنوان زیمولوژی نیست؛ زیرا اصطلاح زیمولوژی از سوی برخی افراد این حوزه به‌عنوان «شاخه‌ای از جرم‌شناسی» پذیرفته شده که آسیب اجتماعی ناشی از اقدامات خاص را مطالعه می‌کند (کرامتی معز، ۱۴۰۳، ص ۱۲۴-۱۲۵).

۱-۲. بزه‌دیدگی ساختاری

بزه‌دیدگی ساختاری^۵، به‌نوعی از قربانی شدن اطلاق می‌شود که ناشی از نابرابری‌های نهادینه‌شده در ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و حقوقی است و نه لزوماً نتیجه یک عمل مجرمانه فردی یا مستقیم. در این نوع بزه‌دیدگی، ساختارها و نهادهای رسمی مانند دولت، نظام حقوقی، اقتصاد سرمایه‌داری یا سیاست‌گذاری‌های عمومی به‌گونه‌ای عمل می‌کنند که گروه‌های خاصی از جامعه را در معرض خطر، محرومیت یا آسیب مستمر قرار می‌دهند، بدون آن‌که لزوماً عملی کیفری یا فاعلی خاص در کار باشد. این نوع بزه‌دیدگی غالباً پنهان، تدریجی و سیستماتیک است و قربانیان آن دسترسی محدودی به مکانیسم‌های عدالت‌خواهی دارند. در واقع با استناد

1. Zemiology
2. zēmia
3. Victimology
4. Criminology
5. Structural Victimization

به تعریف کلاسیک گالتونگ در مقاله «خشونت، صلح و تحقیقات صلح» (۱۹۶۹) از خشونت به عنوان «هر ساختاری که مانع تحقق کامل ظرفیت‌های انسانی شود»؛ می‌توان بزه‌دیدگی ساختاری را نوعی خشونت پنهان، نهادینه و تدریجی دانست که در دل ساختارهای اجتماعی و سیاسی بازتولید می‌شود و برخلاف خشونت مستقیم، اغلب فاقد فاعل قابل شناسایی است. در این نوع بزه‌دیدگی، افراد یا گروه‌هایی از جامعه، به سبب قرار گرفتن در موقعیت‌هایی نابرابر از حیث دسترسی به منابع، فرصت‌ها، حمایت‌های قانونی یا زیست‌محیطی، در معرض آسیب‌های مکرر و تدریجی قرار می‌گیرند؛ بی‌آنکه الزاماً کنش مجرمانه‌ای علیه آنان صورت گرفته باشد. از این منظر، بزه‌دیدگی ساختاری بازتاب خشونتی نهادینه و پنهان است که ظرفیت افراد برای بهره‌مندی از زندگی شایسته را کاهش می‌دهد.

بزه‌دیدگی ساختاری در حوزه زیست‌محیطی، زمانی اتفاق می‌افتد که بحران‌های محیطی مانند آلودگی آب و هوا، خشکسالی، فرسایش خاک، یا تخریب جنگل‌ها و مراتع، به صورت نامتوازن بر جوامع حاشیه‌نشین، اقلیت‌های قومی، جوامع بومی یا طبقات فرودست تحمیل می‌شود. این گروه‌ها غالباً به علت ضعف در دسترسی به نهادهای قدرت، فقر اقتصادی و فرهنگی، یا عدم دسترسی به ابزارهای اعتراضی مؤثر، بیشتر از سایر اقشار جامعه آسیب می‌بینند. این قبیل مخاطرات، معمولاً در نتیجه هم‌زمانی و هم‌افزایی عوامل طبیعی و نهادی بروز می‌یابند. در مورد پدیده‌هایی نظیر ریزگردها در استان‌های غربی و جنوبی کشور یا بحران آب در برخی حوضه‌های آبریز، مجموعه‌ای از عوامل درهم‌تنیده شامل تغییرات اقلیمی، ویژگی‌های جغرافیایی و فرامرزی، الگوهای توسعه ناپایدار و نیز کاستی‌های مدیریتی و سیاست‌گذاری داخلی نقش‌آفرین بوده‌اند. در این میان، نقش دولت نه به عنوان علت یگانه این بحران‌ها، بلکه به عنوان تنظیم‌گر اصلی نظام پیشگیری، مدیریت ریسک و کاهش آسیب‌های زیست‌محیطی، اهمیتی مضاعف می‌یابد.

۳-۱. عدالت محیطی

مفهوم عدالت محیطی^۱ که نخستین بار در جنبش‌های اعتراضی ایالات متحده در دهه ۱۹۸۰ شکل گرفت و در جهت مقابله با توزیع نابرابر بحران‌های زیست‌محیطی وارد ادبیات حقوق و سیاست‌گذاری عمومی شد؛ بر این فرض بنیادین استوار است که تمامی افراد، فارغ از نژاد، قومیت، جنسیت، طبقه اجتماعی یا محل زندگی، باید از حقوق برابر برای بهره‌مندی از محیطی سالم، پاک، ایمن و پایدار برخوردار باشند. این مفهوم به‌ویژه بر توزیع نابرابر پیامدهای زیست‌محیطی میان طبقات، نژادها و مناطق جغرافیایی مختلف تأکید دارد (Bullard, 2000, p. 15). از منظر بزه‌دیدگی‌شناختی، اهمیت عدالت محیطی در آن است که امکان شناسایی

1. Environmental Justice

الگوهای ساختاری بزهدیدگی و آشکارسازی سازوکارهایی را فراهم می‌کند که از طریق آن‌ها، گروه‌های خاصی به‌طور نظام‌مند در معرض مخاطرات زیست‌محیطی قرار می‌گیرند. بر این اساس، عدالت محیطی در این پژوهش صرفاً به‌عنوان یک مفهوم هنجاری تلقی نمی‌شود، بلکه به‌مثابه چارچوبی تحلیلی برای فهم بزهدیدگی‌های زیست‌محیطی از منظر زمیولوژیک و تبیین نقش نابرابری‌های نهادی و اجتماعی در تولید و باز تولید مخاطرات زیست‌محیطی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۴-۱. نسبت مفهومی زمیولوژی و بزهدیده‌شناسی در این پژوهش

با توجه به مفاهیم پیش‌گفته، لازم است نسبت نظری میان بزهدیده‌شناسی و زمیولوژی در چارچوب این پژوهش به‌طور صریح تبیین شود. در این مقاله، بزهدیده‌شناسی به‌عنوان چارچوب اصلی تحلیل بزهدیدگی و شناسایی گروه‌های آسیب‌دیده به‌کار گرفته شده است؛ در حالی که زمیولوژی به‌مثابه یک رویکرد انتقادی و تکمیلی، امکان فراتر رفتن از محدودیت‌های جرم‌محور بزهدیده‌شناسی کلاسیک را فراهم می‌آورد. به بیان دیگر، زمیولوژی در این تحقیق، نه به‌عنوان نوعی «خسارت» یا مقوله‌ای مستقل، بلکه به‌عنوان یک چارچوب تحلیلی برای فهم آسیب‌های ساختاری، نهادی و حکمرانی‌محور ناشی از مخاطرات محیطی به‌کار گرفته می‌شود. بدین ترتیب، بزهدیدگی‌های مورد بررسی، بزهدیدگی‌هایی هستند که از منظر زمیولوژیک تحلیل می‌شوند.

۲. تحلیل بزهدیده‌شناسی عوامل مؤثر بر بزهدیدگی ناشی از مخاطرات محیطی با رویکرد

زمیولوژیک

مسئله بزهدیدگی در حوزه آسیب‌های زیست‌محیطی، به‌ویژه در قالب خسارت‌های زیست‌محیطی از منظر زمیولوژیک، مفهومی نوظهور و بنیادین در ادبیات معاصر بزهدیده‌شناسی است. برخلاف رویکردهای سنتی که بزهدیده را صرفاً انسان و در چارچوب رابطه خطی جرم و قربانی تعریف می‌کردند، مطالعات نوین، به‌ویژه در حوزه‌های میان‌رشته‌ای مانند بزهدیده‌شناسی سبز^۱، دامنه مفهومی قربانیان را فراتر برده و بنابراین طیفی از کنشگران انسانی و غیرانسانی، از جمله جوامع بومی، گونه‌های زیستی، زیست‌بوم‌ها، و حتی عناصر بی‌جان طبیعت مانند خاک و آب را شامل می‌شود (Lynch & Stretesky, 2003, p. 217). مفهوم «عوامل بزهدیده‌شناختی» در این بحث، نقش کلیدی ایفا می‌کند. این مفهوم به مجموعه‌ای از ویژگی‌های ساختاری، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی یا روان‌شناختی اشاره دارد که می‌توانند سطح آسیب‌پذیری افراد یا گروه‌ها را پیش از وقوع جرم یا حادثه افزایش دهند. در حوزه

بزه‌دیدگی‌های زیست‌محیطی، دامنه این عوامل از سطح فردی فراتر رفته و شامل ساختارهای اجتماعی و جغرافیایی می‌شوند که گروه‌ها یا گونه‌هایی خاص را بیشتر در معرض مخاطرات محیطی قرار می‌دهند. از این منظر، بزه‌دیدگی لزوماً ناشی از کنش کیفری مستقیم نیست، بلکه محصول ساختاری نابرابر از توزیع خطر و منابع در جامعه است. این رویکرد در چارچوب زیست‌محیطی که به مطالعه علمی خسارت‌ها و آسیب‌های اجتماعی فراتر از نظام کیفری می‌پردازد، اهمیت دوچندان می‌یابد (Hillyard et al., 2004, p. 10).

در این پژوهش، «مخاطرات محیطی» صرفاً به‌عنوان مصادیق یا پیامدهای تخریب زیست‌محیطی تلقی نمی‌شوند، بلکه به‌مثابه بسترهای عینی و موقعیت‌ساز تحقق بزه‌دیدگی زیست‌محیطی نقش ایفا می‌کنند. مخاطراتی نظیر آلودگی هوا و آب، خشکسالی، فرونشست زمین، تغییرات اقلیمی و تخریب زیست‌بوم‌ها، در تعامل با ساختارهای حکمرانی، سیاست‌های توسعه‌ای و نابرابری‌های اجتماعی، فرآیند بزه‌دیدگی را فعال و تشدید می‌نمایند. از منظر زیست‌محیطی، این مخاطرات پدیده‌هایی صرفاً طبیعی نیستند، بلکه محصول کنش و واکنش میان تصمیمات انسانی، الگوهای توسعه ناپایدار و کاستی‌های نهادی‌اند. از این‌رو، مخاطرات محیطی در این مقاله به‌عنوان متغیرهای تحلیلی واسط میان ساختارهای کلان و تجربه زیسته بزه‌دیدگان در نظر گرفته می‌شوند و تحلیل آن‌ها شرط لازم برای فهم بزه‌دیدگی‌های زیست‌محیطی است. در این پژوهش، عوامل مورد بحث نه به‌عنوان پیامدهای بزه‌دیدگی، بلکه به‌مثابه شرایط و زمینه‌های پیشینی ساختاری، اجتماعی و فرهنگی تحلیل می‌شوند که احتمال و شدت بزه‌دیدگی ناشی از مخاطرات محیطی را افزایش می‌دهند. این توضیح، در چارچوب این مقاله، عوامل مؤثر بر بزه‌دیدگی زیست‌محیطی ناشی از مخاطرات محیطی را می‌توان در سه دسته اصلی عوامل ساختاری، عوامل اجتماعی-اقتصادی و عوامل فرهنگی-رفتاری طبقه‌بندی و تحلیل کرد. این عوامل در ذیل به تفکیک مورد بررسی قرار گرفته شده است.

۲-۱. عوامل ساختاری

خسارت‌های زیست‌محیطی، همواره محصول کنش‌های فردی پراکنده یا رویدادهای تصادفی نیستند، بلکه در بسیاری از موارد، در بستر ساختارهای نهادی، سیاست‌گذاری‌های کلان و الگوهای حکمرانی شکل می‌گیرند. در این پژوهش، «عوامل ساختاری» ناظر به آن دسته از سازوکارهای حقوقی، نهادی و مدیریتی هستند که به صورت غیرمستقیم اما نظام‌مند، توزیع مخاطرات محیطی و سطح آسیب‌پذیری گروه‌ها و زیست‌بوم‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهند. تمرکز این بخش، نه بر تمامی ابعاد ممکن ساختارهای حکمرانی، بلکه بر مؤلفه‌هایی است که به طور مستقیم در بازتولید بزه‌دیدگی‌های زیست‌محیطی نقش دارند و از منظر بزه‌دیدگی‌شناسی

زمینولوژیک قابل تحلیل اند. مهمترین عواملی ساختاری که در شکل گیری و تداوم بزه دیدگی زیست محیطی نقش دارند عبارت است از:

۱-۱-۲. ضعف حکمرانی محیط زیست

در تعریف بانک جهانی، حکمرانی^۱، اینگونه تعریف شده است: اینکه دولت‌ها و نهادها چطور از قدرت و منابع شان برای پیشبرد اهداف کشور استفاده می‌کنند. به بیان ساده‌تر، حکمرانی خوب یعنی راه‌ها و ساختارهایی که مردم و گروه‌های مختلف بتوانند حق و منفعت‌شان را پیگیری کنند، البته با رعایت قوانین و محدودیت‌ها (World Bank, 1992). در حوزه محیط زیست، این تعریف زمانی اهمیت می‌یابد که ناکارآمدی در اعمال این سازوکارها، نه تنها به تخریب منابع طبیعی، بلکه به توزیع نابرابر مخاطرات محیطی و شکل گیری بزه دیدگی‌های ساختاری منجر شود؛ وضعیتی که در بسیاری از چالش‌های زیست محیطی ایران قابل مشاهده است. این مفهوم در حوزه محیط زیست، شامل مجموعه اقدامات و تدابیری است که حکومت تحت شرایط خاص تاریخی و جغرافیایی اعمال می‌کند تا دسترسی، بهره‌برداری و سوءاستفاده از منابع طبیعی موجود در قلمرو سرزمینی خود و خدمات بوم‌سازگان موجود در این قلمرو را محدود نماید (Ayres, 2014, p.42).

در سال‌های اخیر، توجه به آسیب‌های محیط‌زیستی در مطالعات حقوقی بیشتر شده است. تحولات مفهومی در حوزه بزه‌دیدگی‌شناسی منجر به شکل‌گیری رویکردی نوین تحت عنوان بزه‌دیدگی‌شناسی زمینولوژیک گردید؛ بدیهی است این تحول، مستلزم دخالت فعالانه دولت‌ها است؛ زیرا تخریب محیط‌زیست صرفاً یک مسئله اکولوژیک یا علمی نیست، بلکه پدیده‌ای با تبعات حقوقی، اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی است. تحقق مؤثر چنین حقوقی، مستلزم وجود نهادهای حاکمیتی توانمند و پاسخ‌گو است و از این منظر، گذار از نقش واکنشی و انفعالی به نقش فعال و پیش‌نگر، پیش‌شرط ایفای وظیفه حاکمیتی دولت‌ها در حوزه حفاظت از محیط‌زیست است.

البته بدیهی است که همه آسیب‌های زیست محیطی را نمی‌توان به ضعف حکمرانی یا عملکرد دولت‌ها مستند ساخت؛ بسیاری از تخریب‌های محیطی ناشی از کنش‌های فردی یا عوامل طبیعی‌اند که از قلمرو تحلیل زمینولوژیک این پژوهش خارج هستند. با این حال، از منظر بزه‌دیدگی‌شناسی زمینولوژیک، تمرکز این مقاله بر آن دسته از خسارات زیست محیطی است که در نتیجه کاستی‌های نهادی، خلأهای سیاست‌گذاری و ضعف سازوکارهای پیشگیرانه، به صورت گسترده، تکرار شونده و ساختاری بروز یافته‌اند. دولت، به عنوان نهاد ناظر بر نظم عمومی و حافظ منافع جمعی، در حوزه بزه‌دیدگی‌های زمینولوژیک نقشی فراتر از مداخله

پسینی کیفی بر عهده دارد. این نقش، از منظر حقوق کیفری نوین و جرم‌شناسی پیشگیرانه، مستلزم ایجاد و تقویت سازوکارهای نهادی، تقنینی و اجرایی است که بتواند قبل از تحقق آسیب، از بروز خسارات گسترده زیست‌محیطی جلوگیری کند. ورود دولت به این حوزه، صرفاً ناظر بر واکنش به تخریب‌های واقع شده نیست، بلکه شامل تعهد به پیشگیری ساختاری، شناسایی بزه‌دیدگان بالقوه و تضمین حق همگانی بر بهره‌مندی از محیط‌زیست سالم می‌شود.

در این چارچوب، مسئولیت دولت را می‌توان در سه سطح تحلیل کرد: نخست، در سطح تقنینی، از طریق تدوین و اجرای مقررات کارآمد و منسجم که بتواند خلأهای موجود در شناسایی و حمایت از بزه‌دیدگان زیست‌محیطی را پوشش دهد؛ دوم، در سطح اجرایی، با ایجاد نهادهای تخصصی، نظام‌های پایش و سازوکارهای پاسخ‌گو که امکان مداخله به‌موقع و مؤثر در برابر مخاطرات محیطی را فراهم آورند؛ و سوم، در سطح سیاست‌گذاری عمومی، از طریق تقویت شفافیت، آموزش همگانی و مشارکت اجتماعی در فرآیند حفاظت از محیط‌زیست. از منظر بزه‌دیدة‌شناسی زمیولوژیک، اهمیت این مداخله دولتی در آن است که بسیاری از خسارات زیست‌محیطی نه حاصل کنش مجرمانه فردی، بلکه نتیجه نابرابری‌های ساختاری، ضعف حکمرانی و فقدان ضمانت اجرای مؤثر هستند. در چنین وضعیتی، عدم مداخله فعال دولت، خود می‌تواند به عاملی در بازتولید بزه‌دیدگی‌های ساختاری و بین‌نسلی بدل شود؛ بنابراین، پیشگیری از بزه‌دیدگی‌های زمیولوژیک مستلزم بازتعریف نقش دولت به‌عنوان «ضامن اجرای راهکارهای پیشگیرانه» و نه صرفاً «تعقیب‌کننده نقض‌های قانونی» است. در نظام حقوقی ایران، اگرچه در هر سه سطح تقنینی، اجرایی و سیاست‌گذاری، اسناد و مقررات متعددی در حوزه محیط‌زیست به تصویب رسیده است، اما نبود انسجام نهادی، ضعف ضمانت اجرا و غلبه نگاه واکنشی، مانع از تحقق کامل این مسئولیت‌ها شده و زمینه بازتولید بزه‌دیدگی‌های زیست‌محیطی را فراهم کرده است.

بر اساس شاخص گزارش عملکرد محیط‌زیستی^۱، ایران در سال ۲۰۲۴، با کسب امتیاز ۴۱.۸ در میان ۱۸۰ کشور در رتبه ۷۹ قرار گرفته است. این رتبه، ایران را در جایگاهی متوسط در سطح جهانی قرار می‌دهد. همچنین بر اساس داده‌ها، امتیاز ایران نسبت به سال‌های قبل بدون تغییر باقی مانده است که نشان‌دهنده نیاز به تقویت سیاست‌ها و اقدامات ساختاری است (Wendling et al., 2024, p. 11) به‌نظر می‌رسد برخی از چالش‌های ساختاری در

۱. شاخص عملکرد زیست‌محیطی (EPI) Environmental Performance Index سال ۲۰۲۴، خلاصه‌ای داده‌محور از وضعیت پایداری در سراسر جهان ارائه می‌دهد. این شاخص با استفاده از ۵۸ شاخص عملکردی در ۱۱ دسته موضوعی، ۱۸۰ کشور را از نظر عملکرد در برابر تغییرات اقلیمی، سلامت محیط‌زیست و حیات اکوسیستم رتبه‌بندی می‌کند. این شاخص‌ها، معیاری در مقیاس ملی برای سنجش میزان نزدیکی کشورها به اهداف تعیین‌شده سیاست‌های زیست‌محیطی ارائه می‌دهند.

حکمرانی محیط‌زیست ایران، ریشه در ضعف‌های نهادی و سیاست‌گذاری دارند که پیامد آن، تشدید آسیب‌پذیری زیست‌محیطی و بزه‌دیدگی‌های زمین‌لرزه‌ای در سطوح مختلف جامعه است. بر این اساس، ضعف حکمرانی محیط‌زیست در ایران، می‌بایست نه به‌عنوان یک نارسایی صرفاً مدیریتی، بلکه به‌عنوان عاملی ساختاری در بازتولید بزه‌دیدگی‌های زیست‌محیطی تحلیل شود؛ عاملی که از طریق اختلال در پیشگیری، جبران و توزیع عادلانه مخاطرات محیطی، آثار خود را بر انسان، طبیعت و نسل‌های آینده برجای می‌گذارد.

بر این اساس، سه محور کلیدی را می‌توان به‌عنوان نمودهای بارز این ضعف ساختاری برشمرد:

۱-۱-۲. کاستی‌های تقنینی و چالش‌های اجرای سیاست‌های محیط‌زیستی

در این پژوهش، میان «قوانین زیست‌محیطی» به‌عنوان قواعد الزام‌آور مصوب و «سیاست‌های زیست‌محیطی» به‌مثابه چارچوب‌های راهبردی و جهت‌دهنده، تفکیک مفهومی صورت گرفته است؛ چرا که این دو نه رابطه تساوی، بلکه رابطه عموم و خصوص من‌وجه دارند. به این معنا که برخی سیاست‌های زیست‌محیطی واجد پشتوانه قانونی صریح‌اند و برخی دیگر صرفاً جهت‌گیری‌های کلان غیرالزام‌آور را ترسیم می‌کنند؛ در مقابل، بخشی از قوانین زیست‌محیطی بدون پیوست سیاستی مؤثر یا سازوکار اجرایی کارآمد باقی مانده‌اند. از این‌رو، ناکارآمدی حکمرانی محیط‌زیست را نمی‌توان صرفاً به ضعف در اجرای سیاست‌ها منحصر نمود، بلکه باید آن را حاصل تعامل پیچیده‌ای از کاستی‌های تقنینی، سیاستی و اجرایی دانست.

یکی از چالش‌های اساسی حکمرانی محیط‌زیست، ناکارآمدی در تدوین و اجرای سیاست‌های محیط‌زیستی است. مطالعات نشان می‌دهد که در بسیاری از کشورها، سیاست‌های محیط‌زیستی به طور کامل اجرا نمی‌شوند یا به طور مؤثر نظارت نمی‌گردند که این امر منجر به تخریب محیط‌زیست می‌شود (Beyene et al., 2018, p. 2). در جمهوری اسلامی ایران هرچند در اسناد بالادستی و قوانین مادر همچون اصل پنجاهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران^۱، قانون حفاظت و بهسازی محیط‌زیست (۱۳۵۳)، قانون جلوگیری از آلودگی هوا (۱۳۷۴)، قانون توزیع عادلانه آب (۱۳۶۱)، برنامه‌های توسعه پنج ساله کشور، و همچنین سیاست‌های کلی محیط‌زیست ابلاغی از سوی مقام معظم رهبری، اصولی برای حفاظت از محیط‌زیست پیش‌بینی شده، اما این تعهدات در عمل، به دلایل گوناگون، به نتایج مؤثر و پایدار

۱. در جمهوری اسلامی، حفاظت محیط‌زیست که نسل امروز و نسل‌های بعد باید در آن حیات اجتماعی رو به رشدی داشته باشند، وظیفه عمومی تلقی می‌گردد. از این رو فعالیت‌های اقتصادی و غیر آن که با آلودگی محیط‌زیست یا تخریب غیرقابل جبران آن ملازمه پیدا کند، ممنوع است.

منتهی نشده است. با این حال، تقلیل این ناکارآمدی صرفاً به «ضعف اجرا» تصویر دقیقی از مسئله ارائه نمی‌دهد.

بررسی‌ها نشان می‌دهد که بخشی از مشکل، به ماهیت خود سیاست‌ها و قوانین باز می‌گردد؛ قوانینی که در مواردی دچار کلی‌گویی، هم‌پوشانی مفهومی، عدم تفکیک دقیق مسئولیت‌ها و فقدان پیوست‌های اجرایی و ضمانت‌های الزام‌آور هستند. گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (شماره مسلسل ۱۸۳۱۳) نیز تأیید می‌کند که بخش قابل توجهی از قوانین محیط‌زیستی کشور، با نیازهای روز، تحولات نهادی و الزامات حکمرانی چندسطحی همخوانی ندارند و در فرآیند اجرا با خلأهای ساختاری و نهادی مواجه‌اند. این خلأها، به‌ویژه از منظر زیمولوژیک، زمانی اهمیت می‌یابند که مانع شناسایی خسارت، تعیین مسئولیت نهادی و فعال‌سازی سازوکارهای جبرانی برای بزه‌دیدگان زیست‌محیطی می‌شوند. افزون بر این، «اجرای سیاست‌ها در عمل غالباً در بستر تعارض منافع نهادی، فقدان هماهنگی میان دستگاه‌ها، و نبود نظام پاسخ‌گویی منسجم شکل می‌گیرد؛ وضعیتی که نه تنها به انسجام سیاستی منجر نمی‌شود، بلکه گاه تصمیم‌گیری‌ها را با خروجی‌های نامؤثر یا حتی متناقض همراه می‌سازد» (طالبی، موسوی‌سرابی و اسدی، ۱۴۰۳، ص ۵). از منظر تحلیلی، می‌توان گفت مسئله حکمرانی محیط‌زیست در ایران نه صرفاً «اجرای ناقص قوانین»، بلکه ترکیبی از ضعف‌های تقنینی، ناهماهنگی نهادی و فقدان رویکرد بزه‌دیده‌محور در طراحی سیاست‌هاست؛ وضعیتی که در نهایت، به بازتولید بزه‌دیدگی‌های زیمولوژیک و ناتوانی نظام حقوقی در پیشگیری مؤثر از خسارات محیط‌زیستی می‌انجامد.

۲-۱-۱-۲. تعدد و تداخل نهادها

یکی از مشکلات اصلی در حکمرانی محیط‌زیست ایران، وجود نهادهای متعدد با وظایف مشابه یا هم‌پوشان است که منجر به سردرگمی، اتلاف منابع و کاهش کارایی می‌شود. یکی از عوامل ساختاری مؤثر بر بزه‌دیدگی‌های زیست‌محیطی در ایران، تعدد و تداخل نهادهای متولی حفاظت از محیط‌زیست است. پراکندگی وظایف میان نهادهایی چون سازمان حفاظت محیط‌زیست، وزارت نیرو، وزارت جهاد کشاورزی، وزارت صنعت، معدن و تجارت، شهرداری‌ها و سایر مراجع اجرایی، بدون وجود نظام روشن تقسیم کار و پاسخ‌گویی، موجب شکل‌گیری وضعیت «مسئولیت‌گریزی نهادی» شده است. در چنین ساختاری، در مواجهه با مخاطرات محیطی، امکان شناسایی نهاد مسئول، مطالبه‌گری حقوقی و جبران خسارت برای بزه‌دیدگان به‌طور جدی تضعیف می‌شود. از منظر بزه‌دیده‌شناسی زیمولوژیک، این وضعیت نه صرفاً یک ناکارآمدی اداری، بلکه یک عامل ساختاری تولید بزه‌دیدگی است؛ زیرا خلأ نهادی و

تداخل صلاحیت‌ها، زمینه استمرار آسیب‌های زیست‌محیطی و تداوم بزه‌دیدگی گروه‌های متأثر را فراهم می‌آورد.

۳-۱-۱-۲. عدم شفافیت، پاسخ‌گویی و مشارکت مؤثر ذی‌نفعان

یکی از چالش‌های اساسی در حکمرانی زیست‌محیطی ایران، ضعف در شفافیت نهادی، پاسخ‌گویی سازمانی و مشارکت مؤثر ذی‌نفعان است؛ چالشی که نه صرفاً در سطح هنجاری، بلکه در سطح ساختاری و اجرایی، موجب بازتولید بزه‌دیدگی‌های زیست‌محیطی می‌شود. در نظام‌های حکمرانی کارآمد، شفافیت و پاسخ‌گویی از مؤلفه‌های بنیادین تضمین‌کننده عدالت محیطی محسوب می‌شوند؛ زیرا امکان نظارت عمومی، دسترسی برابر به اطلاعات و مطالبه‌گری حقوقی را فراهم می‌آورند. در مقابل، فقدان سازوکارهای شفاف اطلاع‌رسانی و مسئولیت‌پذیری نهادی، موجب می‌شود تصمیمات زیست‌محیطی بدون مشارکت واقعی گروه‌های متأثر اتخاذ گردد و هزینه‌های ناشی از این تصمیمات، به‌طور نامتوازن بر دوش جوامع محلی و اقشار آسیب‌پذیر قرار گیرد. از منظر بزه‌دیدگی‌شناسی زیملوژیک، این وضعیت به آن معناست که بزه‌دیدگی زیست‌محیطی نه نتیجه کنش مجرمانه فردی، بلکه محصول ساختارهای تصمیم‌گیری بسته، نابرابر و غیر پاسخگو است. در چنین شرایطی، حتی سیاست‌ها و مقرراتی که در ظاهر با هدف حفاظت از محیط‌زیست تدوین شده‌اند، می‌توانند در عمل به افزایش آسیب‌های زیست‌محیطی و تشدید بزه‌دیدگی ساختاری منجر شوند؛ زیرا ذی‌نفعان اصلی، اعم از جوامع محلی، کشاورزان، ساکنان مناطق صنعتی و گروه‌های کم‌برخوردار، از فرآیند تصمیم‌سازی کنار گذاشته می‌شوند.

نظریه مشارکت ذی‌نفعان نخستین بار در دهه ۱۹۳۰ در ایالات متحده مطرح شد. هدف اولیه این نظریه، مدیریت بهتر شرکت‌های بزرگ و ایجاد سازوکاری بود که منافع گروه‌های مختلف در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی لحاظ شود. (Kristin, 2002, p. 56). نظریه بر این نکته تأکید دارد که تصمیمات کلان اقتصادی و زیست‌محیطی تنها زمانی مشروعیت و کارآمدی می‌یابند که گروه‌های متأثر از پیامدهای آن، امکان مشارکت واقعی در فرآیند تصمیم‌گیری داشته باشند. با این حال، در بستر حکمرانی زیست‌محیطی ایران، مشارکت عمومی غالباً به سطحی نمادین و غیر الزام‌آور تقلیل یافته و به دلیل محدودیت‌های نهادی، اقتصادی و فرهنگی، از ایفای نقش مؤثر در پیشگیری از خسارات زیست‌محیطی بازمانده است. در این چارچوب، مشارکت عمومی نه صرفاً یک ارزش هنجاری یا اخلاقی، بلکه به‌مثابه یک سازوکار حقوقی- نهادی برای پیشگیری از بزه‌دیدگی‌های زیست‌محیطی تلقی می‌شود. فقدان مشارکت مؤثر، زمینه‌ساز اتخاذ تصمیماتی است که بدون ارزیابی پیامدهای اجتماعی و زیست‌محیطی، منجر به تخریب اکوسیستم‌ها، تضييع حقوق محیط‌زیستی شهروندان و تشدید

نابرابری‌های محیطی می‌گردد. از این‌رو، تقویت سازوکارهای مشارکت، شفافیت و پاسخ‌گویی نهادی، یکی از پیش شرط‌های اساسی گذار از واکنش‌گرایی پسینی به پیشگیری ساختاری در حوزه بزه‌دیدگی زیست‌محیطی به‌شمار می‌رود.

۲-۱-۲. ناکارآمدی نظام‌های جبران خسارت

ناکارآمدی نظام‌های جبران خسارت زیست‌محیطی، صرفاً به فقدان صندوق‌های جبرانی یا ضعف رویه‌های قضایی محدود نمی‌شود، بلکه در سطحی عمیق‌تر، ریشه در کاستی‌های تقنینی، ناهماهنگی نهادی و ضعف سازوکارهای حکمرانی دارد که امکان شناسایی، احراز و جبران مؤثر خسارات زیست‌محیطی را از بزه‌دیدگان سلب می‌کند. جبران خسارات زیست‌محیطی، در نظام‌های نوین حقوقی، عمدتاً ماهیتی ترمیمی و احیایی دارد، نه صرفاً مالی و تنبیهی. به عبارتی دیگر، هدف اساسی در این نظام؛ بازگرداندن محیط‌زیست به وضعیت سابق و کاهش آثار منفی تخریب‌ها و آلودگی‌هاست. این نوع جبران برخلاف مسئولیت مدنی سنتی، بر مبنای رفع ضرر شخصی افراد نیست، بلکه با تأکید بر حفاظت از منافع عمومی و حقوق نسل‌های آینده بنا شده است. در حقوق ایران نیز با استناد به اصول قانون اساسی (از جمله اصل پنجاهم) و برخی مقررات موضوعه، می‌توان چنین رویکردی را استنباط نمود، هرچند سیاست تقنینی منسجمی در این خصوص وجود ندارد (کاتوزیان و انصاری، ۱۳۸۷، ص ۲۸۵). یکی از چالش‌های اصلی در جبران خسارت‌های زیست‌محیطی، عدم انطباق نهادهای سنتی مسئولیت مدنی با ویژگی‌های بزه‌دیده‌شناختی این جرایم است. مسئولیت مدنی کلاسیک متکی بر اثبات تقصیر و ضرر شخصی است، در حالی که در جرایم زیست‌محیطی، بزه‌دیده می‌تواند غیرشخصی (محیط زیست)، جمعی (عموم مردم) و حتی فراملی (گونه‌های مهاجر یا اکوسیستم‌های مشترک) باشد. در برخی نظام‌های حقوقی، مانند ایران، مسئولیت مدنی مبتنی بر نظریه تقصیر است که ممکن است برای جبران خسارت‌های زیست‌محیطی کافی نباشد به همین دلیل، «مکانیسم‌های سنتی، پاسخگوی نیازهای جبران در این حوزه نیستند و حقوق بین‌الملل نیز با عبور از نظریه تقصیر، به‌سوی مسئولیت محض یا نوعی «مسئولیت عینی محیط‌زیستی» حرکت کرده است» (خنجری و سجادی‌کیا، ۱۴۰۰، ص ۲۱). در نظام حقوقی ایران هرچند نظامی یکپارچه و مدون برای جبران خسارت‌های زیست‌محیطی نداریم، اما با استناد به قانون اساسی (اصل پنجاه)، قانون حفاظت و بهسازی محیط‌زیست و همچنین رأی وحدت رویه شماره ۶۸۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور^۱، راجع به تخریب منابع طبیعی و محیط‌زیست،

۱. رای وحدت رویه شماره ۶۸۵ مورخ ۲۳/۱۲/۱۳۸۴ هیئت عمومی دیوان عالی کشور (اعمال ارتكابی متهمان در مورد قطع اشجار، با ماده ۴۲ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگل‌ها و مراتع منطبق است) اعمال ارتكابی متهمان در مورد تخریب منابع طبیعی و محیط‌زیست به منظور تصرف با ماده ۶۹۰ قانون مجازات اسلامی و در مورد قطع اشجار با ماده ۴۲

می‌توان مبنایی برای آن یافت. اگرچه نمی‌توان از استقرار یک نظام منسجم مسئولیت عینی زیست‌محیطی در حقوق ایران سخن گفت، اما در برخی مقررات، اسناد بالادستی و رویه‌های قضایی، نشانه‌هایی پراکنده از فاصله‌گیری محدود از مسئولیت مبتنی بر تقصیر و گرایش به پاسخ‌های ترمیمی و پیشگیرانه مشاهده می‌شود؛ گرایشی که هنوز به سطح یک سیاست حقوقی منسجم ارتقا نیافته است. در این چارچوب، جبران صرفاً به معنای پرداخت خسارت نیست، بلکه به معنای احیای محیط‌زیست، تضمین منافع نسل‌های آینده و ارتقای مسئولیت‌پذیری اجتماعی در قبال طبیعت است؛ بنابراین برای بهبود کارایی نظام‌های جبران خسارت زیست‌محیطی، لازم است رویکردهای جدیدی اتخاذ شود که با ماهیت خاص این نوع خسارت‌ها همخوانی داشته باشد.

در حقوق ایران، اگرچه نهادهایی در فرآیند تشخیص، برآورد و جبران خسارات زیست‌محیطی نقش ایفا می‌کنند، اما این نهادها فاقد انسجام نهادی و مأموریت تخصصی در حوزه خسارات زیست‌محیطی هستند. سازمان حفاظت محیط‌زیست، به‌عنوان نهاد تخصصی متولی حفاظت، عمدتاً نقش نظارتی و گزارش‌دهی دارد و فاقد صلاحیت مستقل برای برآورد جامع خسارات زیست‌محیطی و تعیین میزان جبران آن‌هاست. در کنار آن، مراجع قضایی، کارشناسان رسمی دادگستری و برخی کمیسیون‌های اداری، به صورت موردی و پراکنده در فرآیند تعیین خسارت وارد می‌شوند؛ امری که منجر به رویکردی غیرنظام‌مند، فنی‌محور و بعضاً تقلیل‌گرایانه نسبت به خسارات زیست‌محیطی می‌شود. فقدان نهاد تخصصی با صلاحیت روشن برای برآورد خسارات زیست‌محیطی، موجب شده است که ارزیابی این خسارات عمدتاً به زیان‌های مستقیم و قابل محاسبه مالی محدود شود و ابعاد جمعی، بین‌نسلی و اکولوژیک خسارت نادیده گرفته شود. از منظر بزه‌دیدة‌شناسی زیست‌محیطی، این خلأ نهادی به معنای ناتوانی نظام حقوقی در شناسایی کامل بزه‌دیدگان زیست‌محیطی و طراحی پاسخ‌های ترمیمی مؤثر است. بر همین اساس، بازطراحی نظام جبران خسارت زیست‌محیطی در ایران مستلزم ایجاد یا تقویت نهادهای تخصصی با مأموریت صریح در حوزه برآورد خسارات زیست‌محیطی، اجرای احکام ترمیمی و نهادینه‌سازی اصل احتیاط و پیشگیری در سیاست‌گذاری‌های زیست‌محیطی است.

قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگل‌ها و مراتع منطبق است؛ زیرا هر یک از اعمال ارتكابی واجد جنبه جزایی خاص بوده و از مصادیق ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی و تعدد مادی جرم، محسوب می‌گردد. علی‌هذا به نظر اکثریت اعضای هیات عمومی وحدت رویه قضایی دیوان عالی کشور رأی شعبه یازدهم دادگاه تجدیدنظر استان کرمانشاه که با این نظر انطباق دارد صحیح و قانونی تشخیص می‌گردد. این رای طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها لازم‌الاجراست.

۳-۱-۲. اولویت‌دهی به توسعه اقتصادی بدون ملاحظات زیست‌محیطی

در تحلیل بزه‌دیده‌شناختی از خسارت‌های زیست‌محیطی، نمی‌توان فقط به فاعل مستقیم آسیب‌های زیست‌محیطی بسنده کرد، بلکه باید به ساختارهای سیاسی، اقتصادی و نهادی پرداخت که زمینه‌ساز یا تسهیل‌کننده این آسیب‌ها هستند. در تحلیل بزه‌دیده‌شناختی خسارت‌های زیست‌محیطی، اولویت‌دهی به توسعه اقتصادی بدون ملاحظات زیست‌محیطی، صرفاً یک انتخاب سیاستی خنثی نیست، بلکه واجد پیامدهای ساختاری در تولید بزه‌دیدگی زیست‌محیطی است. (Goodland, 1995, pp. 1-24). در ایران، الگوی غالب توسعه طی دهه‌های اخیر، عمدتاً بر رشد شتابان اقتصادی، بهره‌برداری فشرده از منابع طبیعی و پروژه‌های کلان عمرانی استوار بوده است؛ الگویی که غالباً بدون ارزیابی جامع اثرات زیست‌محیطی و بدون تضمین سازوکارهای جبران خسارت اجرا شده است. این رویکرد، اگرچه در کوتاه‌مدت به بهبود برخی شاخص‌های اقتصادی منجر شده، اما در عمل با نادیده‌گرفتن ظرفیت‌های اکولوژیک، ضعف نظام ارزیابی اثرات زیست‌محیطی و فقدان نظارت مؤثر، زمینه‌ساز تخریب منابع طبیعی، آلودگی گسترده هوا و آب، و تشدید آسیب‌پذیری جوامع محلی شده است. در چنین بستری، بزه‌دیدگی زیست‌محیطی نه نتیجه‌ی کنش‌های فردی، بلکه حاصل تصمیمات کلان اقتصادی و سیاست‌گذاری‌های توسعه‌محور فاقد پیوست زیست‌محیطی است. بدیهی است این گزاره ناظر بر تمامی سیاست‌ها و پروژه‌های توسعه‌ای کشور نیست، بلکه معطوف به آن دسته از برنامه‌ها و تصمیمات کلانی است که بدون ارزیابی مؤثر اثرات زیست‌محیطی و سازوکارهای جبرانی اجرا شده‌اند.

بررسی رویکردهای توسعه‌ای در کشورهای در حال توسعه همچون نیجریه، در گزارش‌های برنامه محیط‌زیست سازمان ملل متحد (۲۰۱۱)، نشان می‌دهد که تداوم توسعه اقتصادی بدون لحاظ الزامات زیست‌محیطی، به‌ویژه در اقتصادهای متکی بر منابع طبیعی، منجر به تعمیق ناپایداری زیست‌محیطی می‌شود. این الگو در ایران نیز به‌وضوح قابل مشاهده است؛ به‌گونه‌ای که اتکای ساختاری به منابع تجدیدناپذیر، ضعف سازوکارهای تنظیم‌گری و تقدم منافع اقتصادی کوتاه‌مدت، بزه‌دیدگی گروه‌های محلی، نسل‌های آینده و حتی عناصر طبیعی را به‌صورت نظام‌مند بازتولید کرده است. نمونه‌هایی از این وضعیت را می‌توان در اجرای برخی پروژه‌های انتقال آب، توسعه صنایع آب‌بر در مناطق خشک، یا گسترش فعالیت‌های معدنی بدون پیوست زیست‌محیطی مؤثر مشاهده کرد.

از این منظر، توسعه ناپایدار در ایران نه صرفاً یک پیامد مدیریتی، بلکه یک عامل ساختاری در بزه‌دیدگی زیست‌محیطی است؛ عاملی که موجب می‌شود گروه‌های فاقد قدرت چانه‌زنی،

بدون دسترسی مؤثر به ابزارهای حقوقی و جبرانی، در معرض خسارات زیست‌محیطی قرار گیرند و امکان احقاق حق یا جبران عادلانه برای آنان فراهم نباشد.

۲-۲. عوامل اجتماعی - اقتصادی مؤثر بر بزه‌دیدگی زیمولوژیک

منظور از عوامل اجتماعی - اقتصادی در این طبقه‌بندی، مجموعه‌ای از شرایط نابرابر و نهادینه‌شده‌ای است که از طریق فقر و نابرابری اجتماعی، تبعیض زیست‌محیطی، اشتغال ناپایدار و وابستگی اقتصادی به فعالیت‌های آلاینده، و همچنین ضعف آموزش و آگاهی زیست‌محیطی، گروه‌هایی از جامعه را به صورت ساختاری در معرض مخاطرات محیطی قرار داده و زمینه بزه‌دیدگی زیمولوژیک را بازتولید می‌کند.

همانگونه که بیان شد؛ زیمولوژی به جای تمرکز صرف بر رفتارهای مجرمانه و چارچوب‌های قانونی جرم، بر آسیب‌های اجتماعی و نتایج زیان‌بار ناشی از نابرابری‌های اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی تمرکز دارد؛ بنابراین یکی از ابعاد مهم بزه‌دیدگی‌شناسی در حوزه خسارات زیمولوژیک، توجه به نقش عوامل اجتماعی و اقتصادی است که می‌تواند منجر به تسهیل یا تشدید بزه‌دیدگی برای جوامع یا گروه‌های خاص شود. بزه‌دیدگان جرایم زیمولوژیک به‌ویژه آن دسته از جرایمی که خسارات زیست‌محیطی ایجاد می‌کنند، در بستر ساختارهای اجتماعی و اقتصادی گسترده‌تری قرار دارند. به عبارتی بستر اجتماعی - اقتصادی است که تعیین می‌کند چه کسی بیشتر در معرض بزه‌دیدگی قرار بگیرد. در بستر حقوقی و اجتماعی ایران، عوامل اجتماعی - اقتصادی مؤثر بر بزه‌دیدگی زیمولوژیک را می‌توان به روشنی در توزیع نابرابر مخاطرات محیطی مشاهده کرد. برای نمونه، در استان خوزستان تمرکز صنایع آلاینده‌ای چون نفت، فولاد و پتروشیمی در مجاورت سکونت‌گاه‌های کم‌برخوردار، موجب شده است که اقشار فرودست، بدون برخورداری از امکان جابه‌جایی، دسترسی مؤثر به نهادهای نظارتی یا ظرفیت طرح دعوای جبرانی، به طور ساختاری در معرض آلودگی هوا، آب و خاک قرار گیرند. در چنین وضعیتی، بزه‌دیدگی زیست‌محیطی نه نتیجه یک رفتار مجرمانه منفرد، بلکه حاصل هم‌افزایی فقر، نابرابری فضایی و ضعف حمایت نهادی است. نمونه دیگر را می‌توان در استان سیستان و بلوچستان مشاهده کرد؛ جایی که وابستگی معیشتی جوامع محلی به منابع طبیعی، در کنار خشکسالی مزمن و اجرای سیاست‌های کلان بدون ارزیابی اجتماعی، سبب شده است مخاطرات محیطی مستقیماً به بزه‌دیدگی پایدار جمعیت‌های محلی تبدیل شود. در این موارد، فقر، اشتغال ناپایدار و فقدان آموزش و آگاهی زیست‌محیطی، نقش تعیین‌کننده‌ای در ناتوانی بزه‌دیدگان از مطالبه حقوق محیط‌زیستی خود ایفا می‌کند. از این رو، بزه‌دیدگی زیمولوژیک در ایران را باید پیامد ساختارهای نابرابر اجتماعی - اقتصادی دانست، نه صرفاً نتیجه تخریب‌های زیست‌محیطی به معنای فنی آن.

شایان ذکر است که برخی متغیرهای اجتماعی - اقتصادی مورد بررسی در این بخش، از جمله فقر، اشتغال ناپایدار و ضعف آموزش زیست محیطی، در ادبیات جرم شناسی و بزه دیده شناسی می توانند هم در مقام «علت» و هم در جایگاه «پیامد» بزه دیدگی تحلیل شوند. با این حال، در چارچوب این پژوهش، این متغیرها صرفاً در سطح علی و به عنوان عوامل زمینه ساز و تشدیدکننده بزه دیدگی ناشی از مخاطرات محیطی مورد تحلیل قرار می گیرند، نه به مثابه پیامدهای بزه دیدگی. این تفکیک تحلیلی به منظور جلوگیری از خلط مفهومی میان سطوح علت و نتیجه و حفظ انسجام نظری پژوهش صورت گرفته است.

۱-۲-۲. فقر و نابرابری اجتماعی

در این بخش، فقر و نابرابری اجتماعی نه به عنوان پیامد، بلکه به مثابه عامل زمینه ساز بزه دیدگی زیست محیطی تحلیل می شود. یکی از عوامل کلیدی در تکوین و تشدید بزه دیدگی زیست محیطی، فقر ساختاری و نابرابری اجتماعی است که سبب می شود برخی جوامع و گروه های حاشیه ای، به صورت ناعادلانه در معرض بیشترین پیامدهای منفی زیست محیطی قرار گیرند. در بسیاری از موارد، توزیع ناعادلانه منابع و امکانات، نه تنها موجب گسترش فقر اقتصادی، بلکه سبب می شود اقشار کم برخوردار، در برابر بحران های زیست محیطی بیش از سایرین آسیب ببینند. این آسیب ها نه حاصل انتخاب فردی، بلکه محصول ساختارهای اجتماعی و اقتصادی نابرابر هستند که «بزه دیدگی زیست محیطی» را در قالبی سیستماتیک تولید می کنند. گروه های فرودست، به دلیل نداشتن منابع مالی کافی، ضعف در دسترسی به اطلاعات تخصصی، و نبود حمایت های قانونی و نهادی، فاقد ابزارهای مؤثر برای دفاع از حقوق زیست محیطی خود هستند.

همچنین در مناطق روستایی، فقر اقتصادی موجب می شود جوامع محلی برای بقای اقتصادی، به بهره برداری اضطراری از منابع طبیعی مانند جنگل ها، مراتع و منابع آبی روی آورند. در چنین شرایطی، حفظ محیط زیست اولییتی ثانویه تلقی می شود و تعارض منافع میان بهره برداران محلی و نهادهای حفاظتی افزایش می یابد. نمونه هایی مانند درگیری میان دامداران و نیروهای منابع طبیعی در برخی از نقاط کشور، نمودی عینی از این وضعیت است. بهره برداری فشرده و غیراصولی، نه تنها موجب از بین رفتن منابع طبیعی، بلکه عامل تسریع در فرسایش خاک، تخریب پوشش گیاهی، آلودگی آب و تغییر کاربری اراضی به شمار می آید. بدیهی است که رفع این بحران، صرفاً با اقدامات فنی یا حفاظتی امکان پذیر نیست، بلکه مستلزم بازنگری در سیاست های اجتماعی، توزیع عادلانه منابع، مشارکت واقعی جوامع محلی در تصمیم سازی های محیط زیستی و ایجاد سازوکارهای نهادی برای حمایت از اقشار آسیب پذیر است.

۲-۲-۲. تبعیض زیست محیطی

تبعیض زیست محیطی^۱، به وضعیتی اطلاق می‌شود که گروه‌های خاصی از افراد جامعه یا جهان بر اساس عواملی مانند نژاد، قومیت، طبقه اجتماعی و یا وضعیت اقتصادی و معیشتی به‌طور نامناسبی در معرض خطرات زیست محیطی قرار می‌گیرند. این خطرات شامل ریزگردها، فاضلاب‌ها، سموم، زباله‌ها و دیگر آلاینده‌ها می‌باشد که مستقیماً سلامت افراد درگیر را در معرض خطر و حتی مرگ قرار می‌دهد (آکادمی ملی علوم، مهندسی و پزشکی، ۲۰۲۴). به نظر می‌رسد این پدیده معمولاً در پروژه‌های توسعه‌ای پرخطر مانند احداث صنایع سنگین یا دفن زباله‌های سمی که مناطق فقیر یا محروم انتخاب می‌شوند؛ اتفاق می‌افتد؛ زیرا ساکنان این مناطق فاقد قدرت سیاسی و اقتصادی برای مقاومت هستند. مؤید این مطلب، مطالعه‌ای مقدماتی است که در سال ۱۹۸۷ با عنوان «پسماندهای سمی و نژاد در ایالات متحده^۲» توسط کمیسیون عدالت نژادی کلیسای متحد مسیحی، انجام شد و نشان داد که نژاد نقش تعیین‌کننده‌ای در تصمیم‌گیری درباره مکان‌یابی تأسیسات دفع پسماندهای خطرناک دارد. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن بود که نژاد، حتی بیش از طبقه اقتصادی، مهم‌ترین عامل پیش‌بینی‌کننده در مکان‌یابی این تجهیزات به‌شمار می‌آید. مطالعات بعدی نیز تا حد زیادی این نتیجه را تأیید کردند (Commission for Racial Justice 1987). از این منظر، پدیده «نژادپرستی زیست محیطی» را می‌توان بازتابی از الگوهای نابرابری اجتماعی موجود دانست؛ به طوری که آلوده‌ترین جوامع اغلب شامل افرادی هستند که از نظر اقتصادی و اجتماعی در جایگاه پایین‌تری قرار دارند. توزیع جغرافیایی نامتوازن خطرات زیست محیطی به‌گونه‌ای است که تجهیزات سمی و آلاینده غالباً در نزدیکی مناطقی مستقر می‌شوند که ارزش املاک در آن پایین بوده و جمعیت اقلیت‌های نژادی در آن‌ها قابل توجه است. ساکنان این مناطق، نه تنها با احتمال بالاتری در معرض سطوح غیرعادی و خطرناک آلودگی قرار می‌گیرند، بلکه اغلب در مشاغل اشتغال دارند که آنان را با خطرات زیست محیطی بیشتری مواجه می‌سازد. علاوه بر این، کودکان به‌طور ویژه در برابر پیامدهای بهداشتی ناشی از آلودگی‌های شدید آسیب‌پذیر هستند. نرخ ابتلا به بیماری‌هایی نظیر آسم، مسمومیت با سرب، سرطان خون و انسفالیت در میان کودکانی که در مناطق آلوده زندگی می‌کنند، رو به افزایش است.

۲-۲-۳. اشتغال ناپایدار و وابستگی اقتصادی به منابع آلاینده

یکی از مهم‌ترین عوامل بزه‌دیده‌شناختی در شکل‌گیری و تداوم خسارت‌های زیست‌محیطی، وضعیت ناپایدار اشتغال و وابستگی اقتصادی جوامع محلی به فعالیت‌های آلاینده است. این

1. Environmental Discrimination
2. Toxic Waste and Race in the United States

مسئله به‌ویژه در مناطق حاشیه‌ای و کمتر برخوردار که بخش عمده‌ای از معیشت ساکنان بر پایه صناعی همچون استخراج معادن، پتروشیمی، پالایشگاه‌ها و کارخانه‌های شیمیایی استوار است، نمود پررنگ‌تری دارد. در چنین بافت‌هایی، نبود فرصت‌های شغلی جایگزین، مردم را ناگزیر به پذیرش حضور تأسیسات زیان‌بار محیط‌زیستی در نزدیکی محل زندگی خود می‌کند. این وابستگی معیشتی، نوعی بزه‌دیدگی زیست‌محیطی پدید می‌آورد که علاوه بر آثار جسمی و روانی، با توجه به ساختار نابرابر قدرت و توزیع منابع، توان اعتراض، مطالبه‌گری و مشارکت اجتماعی را نیز از ساکنان سلب می‌کند (Bullard, 2000, p. 6). چنین وضعیتی، تجلی آشکار مخاطرات محیطی در پیوند با نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی است.

کارگران فصلی، موقت و پیمانی، به دلیل موقعیت شغلی ناپایدار، معمولاً از حداقل حقوق حمایتی مانند بیمه، خدمات درمانی کافی یا پوشش‌های قانونی در برابر پیامدهای زیست‌محیطی محروم‌اند. این گروه که در اغلب موارد در آلوده‌ترین محیط‌های کاری مشغول به کار هستند، نه امکان ترک شغل را دارند و نه از ابزارهای لازم برای پیگیری حقوق خود برخوردارند. چنین شرایطی باعث می‌شود تجربه بزه‌دیدگی آن‌ها تنها به بعد اقتصادی محدود نماند، بلکه در ابعاد جسمی، روانی و حتی بین‌نسلی نیز گسترش یابد. از منظر بزه‌دیدة‌شناسی انتقادی، این آسیب‌ها صرفاً نتایج ناخواسته توسعه صنعتی نیستند، بلکه بازتابی از سازوکارهای ناعادلانه‌ای هستند که به‌صورت بزه‌دیدگی ساختاری و تکرارشونده، گروه‌های خاصی از جامعه به‌ویژه اقشار فرودست را در معرض خطرات زیست‌محیطی قرار می‌دهند. در بسیاری از موارد، بی‌تفاوتی یا انفعال نهادهای رسمی، زمینه‌ساز تداوم و بازتولید این نابرابری‌ها می‌شود؛ به‌طوری‌که نه تنها آسیب‌ها کاهش نمی‌یابند، بلکه به بخشی عادی از زیست‌روزمره ساکنان مناطق آلوده بدل می‌شوند (میرخلیلی و رجبی، ۱۳۹۱، ص ۱۸۴)؛ بنابراین هرگونه تحلیل درباره خسارت‌های زیست‌محیطی بدون توجه به پیوند تنگاتنگ معیشت و محیط‌زیست، تحلیلی ناقص خواهد بود. برنامه‌ریزی برای کاهش مخاطرات محیطی باید با درک دقیق زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی بزه‌دیدگی همراه باشد. اقداماتی همچون ایجاد فرصت‌های شغلی پایدار، تنوع‌بخشی به اقتصاد محلی، ارتقای آموزش‌های زیست‌محیطی، و نظارت مؤثر بر عملکرد صنایع آلاینده، از جمله راهکارهایی است که می‌تواند از شدت این بزه‌دیدگی بکاهد و گامی در جهت عدالت محیط‌زیستی به‌شمار آید.

۲-۲-۴. ضعف آموزش و آگاهی زیست‌محیطی

ضعف آموزش و آگاهی زیست‌محیطی علاوه بر اینکه یک عامل بزه‌دیدة‌ساز در خسارات زیست‌محیطی، مطرح است؛ موجب تشدید بزه‌دیدگی نیز می‌شود. در ادبیات بزه‌دیدة‌شناسی، آموزش و آگاهی به‌عنوان ابزارهایی برای کاهش احتمال قربانی شدن معرفی می‌شوند و

همان‌گونه که پیشگیری از بزه‌دیدگی در حوزه جرم‌شناسی مستلزم آموزش قربانیان بالقوه است، در حوزه خسارات زیولوژیک نیز، ارتقای سواد زیست‌محیطی می‌تواند از شدت و تکرار بزه‌دیدگی بکاهد. آشنایی با حقوق محیط‌زیستی، مخاطرات فعالیت‌های آلاینده، شیوه‌های مشارکت مدنی در مقابله با پروژه‌های آسیب‌زا و امکان‌های قانونی برای پیشگیری خسارات وارده، از جمله ابزارهایی‌اند که تنها از طریق آموزش مؤثر قابل انتقال‌اند (پورحسینی و دیگران، ۱۴۰۲، ص ۲۲).

در مناطق محروم که سطح تحصیلات عمومی پایین است، آگاهی از حقوق محیط‌زیستی و حساسیت نسبت به آسیب‌های وارده نیز بسیار اندک است لذا در چنین شرایطی، جامعه محلی نه تنها توانایی مقابله یا اعتراض نسبت به وضعیت موجود را ندارد، بلکه در برخی موارد، از طریق اشتغال در مشاغل آلاینده، استفاده نادرست از منابع طبیعی، یا بی‌توجهی به فرآیندهای تخریب محیطی، خود به بازتولید بزه‌دیدگی و تشدید خسارت و آسیب، کمک می‌کند. آسیب‌پذیری به مراتب در گروه‌های خاص همانند کودکان، زنان، سالمندان و اقشار محروم، به مراتب بیشتر است. ضعف آموزش در این گروه‌ها، منجر به ناتوانی در محافظت از خود، عدم شناخت علائم آسیب‌های محیطی، و بی‌اطلاعی از راه‌های جبران خسارت می‌شود. در واقع، ضعف آموزش موجب می‌شود مکانیسم‌های مقاومت اجتماعی تضعیف شوند و گروه‌های قربانی، در وضعیتی از انفعال اجتماعی باقی بمانند که خود بخشی از چرخه بزه‌دیدگی ساختاری است.

برای مقابله با این وضعیت، سیاست‌گذاری‌ها باید به‌گونه‌ای طراحی شوند که آموزش زیست‌محیطی نه فقط در مدارس، بلکه از طریق نهادهای عمومی، رسانه‌ها، شوراهای محلی و سازمان‌های مردم‌نهاد در بطن جامعه جاری شود. رویکردهایی چون آموزش مشارکتی جوامع محلی، ایجاد مدارس زیست‌محیطی، کارگاه‌های آگاهی‌رسانی محلی و ترکیب آموزش با توانمندسازی اقتصادی می‌توانند به شکل‌گیری جامعه‌ای آگاه و مطالبه‌گر کمک کنند. تنها از این مسیر است که می‌توان بزه‌دیدگی خاموش و مکرر در حوزه خسارات زیولوژیک را کاهش داد.

۲-۳. عوامل فرهنگی - رفتاری

یکی از عوامل کمتر مورد توجه در بررسی خسارت‌های زیولوژیک، مجموعه‌ای از باورها، نگرش‌ها و الگوهای رفتاری است که تحت عنوان «فرهنگ زیست‌محیطی» شناخته می‌شود. این فرهنگ شامل مجموعه‌ای از گرایش‌ها، ارزش‌ها و روش‌های رفتار در تعامل انسان با طبیعت است، که بر مبنای درک متقابل بین انسان و محیط طبیعی شکل می‌گیرد. در چنین چارچوبی، محیط و منابع طبیعی نه تنها ابزار توسعه اجتماعی و اقتصادی، بلکه بنیان بقای

انسانی و شرط پایداری زیست محیطی تلقی می شوند. ترویج فرهنگ زیست محیطی در جامعه، از منظر بزه دیده شناسی زیمولوژیک، صرفاً یک اقدام آموزشی یا اخلاقی نیست، بلکه نقشی تعیین کننده در پیشگیری ساختاری از بزه دیدگی های ناشی از مخاطرات محیطی ایفا می کند. شناسایی سطح دانش، نگرش و حساسیت شهروندان نسبت به محیط زیست، نخستین گام در شکل گیری کنش های آگاهانه و مطالبه محور در برابر تخریب های زیست محیطی است. در نظام حقوقی ایران، هر چند قواعد متعددی برای حفاظت از محیط زیست پیش بینی شده، اما ضعف آگاهی عمومی و فقدان آموزش منسجم زیست محیطی موجب شده است که بخش قابل توجهی از بزه دیدگی های زیمولوژیک بدون واکنش اجتماعی و حقوقی مؤثر باقی بماند. «بنابراین ضروری است آموزه های زیست محیطی به بخشی جدایی ناپذیر از نظام آموزشی عمومی تبدیل شوند تا آگاهی های گسترده در سطح جامعه موجب شکل گیری نگرانی و مسئولیت پذیری عمومی نسبت به آسیب های محیط زیستی گردد» (ربیعی و همکاران، ۱۳۹۶، ص ۵۲).

تجربه های عملی نشان می دهد که در غیاب آموزش های زیست محیطی نظام مند، شهروندان نه تنها نسبت به پیامدهای حقوقی تخریب محیط زیست آگاهی کافی ندارند، بلکه توان مطالبه حقوق محیط زیستی خود را نیز از دست می دهند. این وضعیت، به ویژه در مناطق کم برخوردار، به بازتولید چرخه بزه دیدگی منجر می شود؛ زیرا ضعف فرهنگ زیست محیطی، هم مانع شکل گیری مسئولیت پذیری اجتماعی می شود و هم ظرفیت نظارت عمومی بر عملکرد نهادهای مسئول را تضعیف می کند. از این منظر، نهادینه سازی آموزش های زیست محیطی در نظام آموزشی و رسانه ای کشور، نه تنها یک ضرورت فرهنگی، بلکه پیش شرط تحقق عدالت زیست محیطی و کاهش بزه دیدگی های زیمولوژیک در چارچوب حقوق عمومی ایران است.

بحث و نتیجه گیری

تحلیل ارائه شده نشان داد که خسارات زیست محیطی در عصر حاضر، نه صرفاً به مثابه پدیده ای طبیعی یا فنی، بلکه به مثابه ساختاری پیچیده از بزه دیدگی های پنهان، تدریجی و نابرابر، مستلزم بازاندیشی بنیادین در چارچوب های مفهومی، تقنینی و اجرایی نظام حقوق کیفری است. مبنای نظری این پژوهش، پذیرش مفهومی نوین تحت عنوان زیمولوژی است که با عبور از محدودیت های سنتی جرم انگاری، امکان تحلیل ساختارهای بزه دیده ساز و شناخت قربانیان خاموش و ساختاری مخاطرات محیطی را فراهم می آورد. در چنین رویکردی، محیط زیست صرفاً موضوع جرم یا محل وقوع آن نیست، بلکه بزه دیده ای واقعی، واجد حق و کرامت، تلقی می شود که نقض آن مستلزم واکنشی حقوقی، اجتماعی و اخلاقی است. یافته های این پژوهش، بر پایه دسته بندی سه گانه ای از عوامل ساختاری، اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی - رفتاری، نشان می دهد که بزه دیدگی زیمولوژیک نه نتیجه رفتارهای فردی مجرمانه، بلکه بازتاب خشونت

نهادینه شده در نظام حقوقی، سیاست گذاری کلان و ساختارهای نابرابر قدرت است؛ خشونت‌های قربانیان آن اغلب اقشار حاشیه‌نشین، روستاییان، اقلیت‌های قومی، کودکان، سالمندان و جوامع فاقد ابزارهای دفاع نهادی‌اند. از این منظر، نظام حقوق کیفری ایران با وجود برخی پیش‌بینی‌های کلی در قوانین بالادستی (نظیر اصل پنجاهم قانون اساسی)، همچنان فاقد چارچوب منسجم، تخصصی و بزه‌دیده‌محور برای شناسایی، جبران و پیشگیری از خسارات زیملوژیک است. واکنش کیفری فعلی، مبتنی بر تقصیر، شخص‌محوری و رویکرد پسنینی، نه تنها برای حمایت از محیط‌زیست ناکارآمد است، بلکه در قبال بزه‌دیدگان ساختاری نیز ابزار موثری در اختیار ندارد. برای عبور از این وضعیت، لازم است بازطراحی حقوق کیفری محیط‌زیست در چند سطح صورت گیرد: نخست، در سطح تقنینی، تقنین افتراقی و موضوع‌محور در حوزه بزه‌دیدگی‌های زیملوژیک با تکیه بر مسئولیت نهادی، اصل احتیاط، و عدالت بین‌نسلی باید نهادینه شود. دوم؛ در سطح نهادی، هرچند ایجاد دادگاه‌های ویژه محیط‌زیست در برخی نقاط کشور گامی مثبت تلقی می‌شود، اما گسترش این نهادها به صورت فراگیر، تقویت صلاحیت تخصصی آن‌ها، و همچنین ایجاد نهادهای مکمل نظیر کمیسیون‌های جبران خسارت، هیأت‌های ترمیم زیست‌محیطی و مراکز بزه‌دیده‌پذیر محیطی، برای تحقق پاسخ‌گویی مؤثر و عدالت‌محور در حوزه بزه‌دیدگی‌های زیملوژیک، ضرورتی انکارناپذیر است. سوم؛ در سطح اجتماعی، توسعه آموزش‌های زیست‌محیطی، ارتقای مشارکت جامعه محلی، و بازتعریف فرهنگ عمومی نسبت به طبیعت و عدالت محیطی اهمیت اساسی دارد. در نهایت، آنچه این پژوهش برجسته می‌سازد، تأکید بر این نکته بنیادین است که بدون تحول در نگرش، ساختار و ابزارهای حقوق کیفری، مقابله با بزه‌دیدگی‌های ساختاری محیطی ممکن نخواهد بود. تحقق عدالت محیطی مستلزم ترکیبی از واکنش‌های کیفری نوآورانه، سیاست‌گذاری مشارکتی، و نهادینه‌سازی ارزش‌های اخلاقی در رابطه انسان و طبیعت است.

منابع

- پورحسینی، باقر، مسعود، غلامحسین، و شکرچی زاده، محسن. (۱۴۰۲). نقش آموزش و بالابردن سطح آگاهی عمومی در پیشگیری از جرایم زیست‌محیطی: پژوهشی در زمینه جرم‌شناسی سبز. فصلنامه پژوهش‌های حقوقی میان‌رشته‌ای، ۲(۲)، ۲۱-۶۱.
- ربیعی، علیرضا، انصاری، ابراهیم، و محمدی، اصغر. (۱۳۹۶). بررسی عوامل فرهنگی اجتماعی موثر بر رفتار شهروندان در حفظ محیط‌زیست، پژوهش‌های محیط‌زیست، ۸(۱۵)، ۵۱-۶۴.
- <https://sid.ir/paper/192383/fa>
- طالبی صومعه‌سرای، مهشید، و اسدی، مراد. (۱۴۰۳). همگرایی نهادی در تحقق حکمرانی متناسب آب در ایران، ماهنامه گزارش‌های کارشناسی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۳۲(۵)، ۱-۲۸.
- https://report.mrc.ir/article_10315.html
- کاتوزیان، ناصر، و انصاری، مهدی. (۱۳۸۷). مسئولیت‌های ناشی از خسارت‌های زیست محیطی، فصلنامه حقوق، ۲۸(۲)، ۲۸۵-۳۱۳.
- https://jllq.ut.ac.ir/article_27088.html
- کرامتی معز، هادی. (۱۴۰۳). جرم‌شناسی (طرح مباحث نوین در دانش جرم‌شناسی) (چاپ دوم). شرکت سهامی انتشار.
- کریم خنجری، فرزاد، و سجادی کیا، مهدی. (۱۴۰۰). مسئولیت مدنی ناشی از خسارات محیط‌زیستی در حقوق ایران و اسناد بین‌المللی، محیط‌زیست و توسعه فرابخشی، ۷۳، ۱۹-۳۴.
- https://www.envjournal.ir/article_180834.html
- میرخلیلی، محمود، و رجیبی، جواد. (۱۳۹۱). پیشگیری کیفری از بزه‌دیدگی مکرر. حقوق اسلامی، ۹(۳۴)، ۱۹۲-۱۶۷.
- https://hoquq.iict.ac.ir/article_18251.html
- نجفی ابرنآبادی، علی حسین، و هاشم بیگی، حمید. (۱۳۹۰). دانشنامه جرم‌شناسی (چاپ دوم). انتشارات گنج دانش.
- Ayres, R. (2014). *Rethinking environmental security: A critical analysis of the concept of environmental security*. London: Routledge.
- Beyene, H., Werkneh, A. A., & Ambaye, D. W. (2018). Environmental degradation and economic growth: Investigating linkages. *Journal of Environmental Management*, 223, 1-8.
- Block, S., Emerson, J. W., Esty, D. C., de Sherbinin, A., & Wendling, Z. A. (2024). *2024 Environmental Performance Index*. New Haven, CT: Yale Center for Environmental Law & Policy.
- Bullard, R. D. (2000). *Dumping in Dixie: Race, Class, and Environmental Quality* (3rd ed.). Westview Press
- Commission for Racial Justice, United Church of Christ. (1987). *Toxic Wastes and Race in the United States: A National Report on the Racial and Socio-Economic Characteristics of Communities with Hazardous Waste Sites*. United Church of Christ.
- <https://www.ucc.org/wp-content/uploads/2020/12/ToxicWastesRace.pdf>



- Galtung, J. (1969). Violence, peace, and peace research. *Journal of Peace Research*, 6(3), 167-191.
<https://doi.org/10.1177/002234336900600301>.
- Goodland, R. (1995). The Concept of Environmental Sustainability. *Annual Review of Ecology and Systematics*, 26, 1–24.
- Hillyard, P., Pantazis, C., Tombs, S., & Gordon, D. (Eds.). (2004). *Beyond criminology: Taking harm seriously*. London: Pluto Press.
- Kristin, L.A. (2002), *Participation in the environmental impact assessment process analysis of two case studies from the energy sector in Iceland*, Lund University, Lumes Master's Thesis.
https://www.lumes.lu.se/sites/lumes.lu.se/files/arnadottir_kristin.pdf.
- Lynch, M. J., & Stretesky, P. B. (2003). The meaning of green: Contrasting criminological perspectives. *Theoretical Criminology*, 7(2), 217–238.
DOI:10.1177/1362480603007002414.
- Mousavi, M. N., Jafarpour Ghalehtimouri, K. & Hosseinzadeh, R. (2023). Investigating the effective indicators on the realization of good governance in border cities: A case study of Paveh, Iran. *Journal of Governance and Communities*, 6(2).
doi.org/10.24294/jgc.v6i2.2960
- United Nations Environment Programme (UNEP). (2011). *Environmental Assessment of Ogoniland: Niger Delta, Nigeria*. UNEP. Retrieved from <https://www.unep.org/nigeria>.
- World Bank. (1992). *Governance and development*. Washington, DC: World Bank.
<http://documents.worldbank.org/curated/en/604951468739447676>
- Wendling, Z. A., Emerson, J. W., de Sherbinin, A., & Esty, D. C. (2024). *Environmental Performance Index 2024*. Center for International Earth Science Information Network (CIESIN), Columbia University; Yale Center for Environmental Law & Policy.
<https://epi.yale.edu>